



روایت سوم: روایت دعائم الاسلام

اول) کتاب دعائم الاسلام از کیست؟

مرحوم مجلسی می نویسد:

«قد كان أكثر أهل عصرنا يتوهمون أنه تأليف الصدوق رحمه الله و قد ظهر لنا أنه تأليف أبي حنيفة النعمان بن محمد بن منصور قاضى مصر فى أيام الدولة الإسماعيلية و كان مالکيا أولا ثم اهتدى و صار إماميا و أخبار هذا الكتاب أكثرها موافقة لما فى كتبنا المشهورة لكن لم يرو عن الأئمة بعد الصادق خوفا من الخلفاء الإسماعيلية و تحت سر التقية أظهر الحق لمن نظر فيه متعمقا و أخباره تصلح للتأييد و التأكيد قال ابن خلكان: «هو أحد الفضلاء المشار إليهم ذكره الأمير المختار المسيحي فى تاريخه (فقال كان من العلم و الفقه و الدين و النبيل على ما لا مزيد عليه و له عدة تصانيف منها كتاب إختلاف أصول المذاهب و غيره انتهى) و كان مالکي المذهب ثم انتقل إلى مذهب الإمامية و قال ابن زولاق فى ترجمة ولده على بن النعمان كان أبوه النعمان بن محمد القاضى فى غاية الفضل من أهل القرآن و العلم بمعانيه و عالما بوجوه الفقه و علم إختلاف الفقهاء و اللغة و الشعر و المعرفة بأيام الناس مع عقل و إنصاف و ألف لأهل البيت من الكتب آلاف أوراق بأحسن تأليف و أملح سجع و عمل فى المناقب و المثالب كتابا حسنا و له ردود على المخالفين، له رد على أبي حنيفة و على مالك و الشافعى و على بن شريح و كتاب إختلاف [الفقهاء] ينتصر فيه لأهل البيت ع»^١ أقول ثم ذكر كثيرا من فضائله و أحواله و نحوه ذكر اليافعى و غيره و قال ابن شهر آشوب فى كتاب معالم العلماء القاضى النعمان بن محمد ليس بإمامي و كتبه حسان منها شرح الأخبار فى فضائل الأئمة الأطهار ذكر المناقب إلى الصادق ع الاتفاق و الإفتراق المناقب و المثالب الإمامة أصول المذاهب الدولة الإيضاح انتهى.»^٢

توضیح:

١. اکثر اهل عصر مجلسی فکر می کرده اند کتاب دعائم الاسلام از صدوق است ولی کتاب از ابی حنیفه نعمان بن محمد بن منصور است که قاضی معروفی بوده است در ایام حکومت فاطمیون اسماعیلی در مصر.
٢. وی ابتدا مالکی بوده و بعد شیعه امامی شده است.
٣. اکثر مطالب کتاب با آنچه در کتاب های مشهور امامیه موجود است، هم خوانی دارد.
٤. وی از امامان بعد از امام صادق (ع) حدیث نقل نکرده است چراکه از خلفای فاطمی می ترسیده است.
٥. وی زیر پوشش تقیه، برای آن کسانی که عمیق به کتاب نگاه کنند، حق را آشکار کرده است.

١. مطلب مذکور از وفيات الاعيان نوشته ابن خلكان نقل شده است. ن ك: وفيات الاعيان، ج ٥ ص: ٤١٥

٢. بحار الأنوار، ج ١، ص: ٣٩

۶. روایات این کتاب برای آنکه مؤید مطالب باشد، صلاحیت دارد.
۷. ابن خلکان از امیر مختار نقل کرده که: قاضی نعمان در علم و فقه و دین و نجابت (نُبل = صاحب بزرگی و فضل و نجابت) به نهایت رسیده است.
۸. ابن زولاق در ترجمه علی بن نعمان پدرش را ستوده است.
۹. اما ابن شهر آشوب^۱ می نویسد قاضی نعمان امامی نبوده ولی کتاب هایش خوب است.
- مرحوم بحر العلوم هم وی را امامی دانسته است.^۲ همچنین مرحوم شهید ثالث (قاضی نورالله شوشتری) او را از «علمائنا و رواة اخبارنا الکرام» به حساب آورده است.^۳
- هم چنین صاحب امل الآمل وی را «احد الائمة الفضلا المشار إليهم» دانسته است.^۴
- مرحوم نوری درباره وی توضیحاتی را ارائه می دهد:
- (۱) اینکه علما توهم کرده اند دعائم الاسلام از صدوق است، به این جهت است که مرحوم شیخ طوسی در الفهرست برای صدوق کتابی با عنوان دعائم الاسلام یاد کرده است و علما فکر کرده اند این کتاب، همان دعائم الاسلام نوشته صدوق است. ولی با توجه به اینکه از کتاب محل بحث، معلوم می شود که نویسنده در مصر ساکن بوده است و با خلیفه فاطمی «منصور بالله [حکومت از ۳۳۴ تا ۳۴۱ هجری قمری] و مهدی بالله [حکومت از ۲۹۷ تا ۳۲۲ هجری قمری]» محشور بوده است، معلوم می شود که این کتاب از صدوق نیست.
- (۲) اینکه قاضی نعمان از ائمه بعد از امام صادق (ع) نقل نکرده است، کامل نیست بلکه:
- اولاً: او از طریق ابن ابی عمیر از ابی جعفر (ع) نقل کرده که قطعاً مراد امام جواد (ع) است چراکه ابن ابی عمیر، امام باقر (ع) را درک نکرده است.
- ثانیاً: کتاب روایتی از ابی جعفر (ع) نقل کرده که عیناً در کافی، تهذیب و فقیه به نقل از علی بن مهزیار از امام جواد (ع) نقل شده است.

ثالثاً: از طریق حذیفه بن منصور از اسماعیل بن جابر از «ابا الحسن علی» - امام رضا علیه السلام - نقل کرده است. [این روایت در چاپ های موجود از دعائم الاسلام نیست و احتمالاً نسخه ای که در اختیار مرحوم نوری بوده

۱. ابن شهر آشوب سروی مازندرانی مؤلف کتاب معالم العلماء

۲. رجال سید بحر العلوم، ص: ۴

۳. مجالس المؤمنین؛ ج ۱ ص ۵۳۸ / خاتمة المستدرک الوسائل؛ ج ۱ ص ۱۳۱

۴. امل الامال، ج ۲ ص ۳۳۵ / خاتمة المستدرک الوسائل؛ ج ۱ ص ۱۳۱



روایت را در بر داشته است.] متن روایت چنین است:

«و فی کتاب المیراث: عن حذیفه بن منصور، قال: مات أخ لی و ترک ابنته، فأمرت إسماعیل بن جابر أن یسأل

أبا الحسن علیاً صلوات الله علیه عن ذلك، فسأله فقال: «المال کله لابنته».^۱